

بررسی متن زند خورشیدنیایش و مقایسه آن با متن اوستایی

فهیمة شکبیا*

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۰۵]

چکیده

خورشیدنیایش نخستین نیایش از پنج نیایش مذکور در *خرده‌اوستا* است. *خرده‌اوستا* یا اوستای کوچک یکی از بخش‌های اوستای متأخر است. تدوین *خرده‌اوستا* به آذرباد مهرسپندان، موبدان موبد زمان شاپور دوم ساسانی (۳۰۹-۳۷۹ م.)، نسبت داده شده است. در دوره ساسانی موبدان زردشتی بر آن شدند تا اوستا را که تا آن زمان به صورت شفاهی حفظ و نقل می‌شد و برای مردم قابل فهم نبود به زبان زنده آن عهد، یعنی فارسی میانه، ترجمه و تفسیر کنند. این ترجمه‌ها و تفسیرهای مترجمان از عبارات اوستایی اصطلاحاً «زند» نامیده می‌شود. در این مقاله، متن زند خورشیدنیایش بر اساس شیوه آوانویسی مکنزی نوشته شده و برگردان فارسی آن در زیر عبارت آورده شده است. سپس متن زند با متن اوستایی آن تطبیق داده شده و تفاوت‌های موجود بین آنها در پی‌نوشت یادداشت شده است.

کلیدواژه‌ها: زند، اوستا، *خرده‌اوستا*، نیایش‌ها، خورشیدنیایش.

مقدمه

خورشید به سبب بزرگی، نور و سودی که داشته است همواره نزد تمامی اقوام ستایش و تکریم شده و اسطوره‌های مربوط به آن در روزگار باستان جایگاه باشکوهی داشته است؛ کمتر مردمی وجود دارند که در باورها و اعتقادات گروهی خود از کارکردهای آن دور مانده و درباره‌اش اسطوره‌پردازی نکرده باشند. از میان رخشندگان آسمانی، خورشید به سبب نقشی که در زندگی بشر داشته در تمامی ادیان بزرگ چون آیین بودایی، آیین‌های کهن چین و ژاپن ستایش شده و در ادیان توحیدی نیز به عنوان آفریده‌ی خداوند از ویژگی خاصی برخوردار بوده است. در زبان فارسی واژه «خورشید» بازمانده‌ی ترکیب *huuara.xšaēta* اوستایی است که در اصل به معنای خور/هور درخشان است؛ *xšaēta* صفتی است که برای خور/هور آمده است و بعدها این صفت و موصوف با هم واژه مرکب ساخته‌اند که برای منبع نورانی آسمانی، خورشید یا آفتاب، به کار رفته است. بنابراین، واژه مفرد *huuar-* که در فارسی خور/هور شده است در اصل برای کره نورانی آسمانی در اوستا آمده و صورت سنسکریت آن *svaṛ-* است که به همین معنا است. صفت *xšaēta* برای «جم» نیز در اوستا آمده است؛ در این نام صورت ترکیبی *yimō.xšaēta-* در فارسی به صورت «جمشید» به کار رفته است. خورشیدپایه، سومین طبقه آسمان، جایی است که نطفه کیومرث، نخستین بشر، به آنجا انتقال یافت و آنجا در روشنی خورشید پالوده شد. یکی از سودمندی‌های بزرگ خورشید قدرت پالایش او است که ناپاکی را از میان می‌برد و آب دریاها و رودخانه و همه آنچه را به هر مزد تعلق دارد از ناپاکی محفوظ می‌دارد. خورشید در اوستا با صفت «بی‌مرگ»، «شکوهمند» و «تیزاسب» ستوده شده است. خورشیدنیایش هر روز سه بار در هاون‌گاه (صبح)، ربیهوین‌گاه (نیم‌روز) و اوزیرین‌گاه (پسین) خوانده می‌شود.

دبار در ترجمه انگلیسی خرده/اوستا^۱ متن زند خورشیدنیایش را به انگلیسی برگردانده است. دارمستتر در کتاب *زند/اوستا*^۲ ترجمه‌ای از خورشیدنیایش را به فرانسه ارائه کرده که بر بنیاد متن زند است و زیرنویس‌های باارزشی دارد. بارتلمه در کتاب *واژه‌نامه ایران باستان*^۳ واژه‌های اوستایی آن را تجزیه و تحلیل کرده و معادل زند واژه‌ها را نیز داده است. طرف متن اوستایی و زند این نیایش را در کتاب *متن اوستایی نیایش‌ها با ترجمه پهلوی و سنسکریت آن*^۴ به زبان آلمانی ترجمه کرده و واژه‌نامه‌ای از آن نیز داده است.

متن خورشیدنیایش

بند ۰

xwaršēd niyāyišn bun
pad nām ī yazadān [kū az nām ī yazadān padisār kunēm] ud stāyišn ud
azbāyišn kunēm dādār ohrmazd rāyēnōmand ud xwarrahōmand rāy ud
wispāgāh [kū hamē āgāhīh dānēd] kār-kardār mardōmān abar hamē xwadāyān
xwadāy ud pādixšā abar harwisp pādixšāyān ud pāsbānīh kard ī paydāg kardār
hamē mardōm gāw gōspand wāyēndagān rāy purr- rōzīg dādag tuwān-
xwadāy. ōy nōg ud qadīm ast baxtag wināh hamē bandagān ast ud baxšāyišgar
mihrbān tūwānā ud dānāg ud pāk parwardār nēk pādixšāyīh nē zawāl būd.
ohrmazd xwadāy [harw dō gēhān] abzōnīg kardag [hamē tisīhā rāy] wuzurgīh
ud rōšnīh abzōn bawād. xwaršēd a-marg rāyōmand tēz asp rāy [ud ān xwaršēd
yazad bē ayārīh ī amā] be rasād.

آغاز خورشیدنیایش

به نام یزدان [یعنی از نام یزدان آغاز^۵ کنم]^۶ و ستایش (کنم) و فرا خوانم دادار
اورمزد، شکوهمند، فرهمند و بر همه چیز آگاه را [یعنی همه آگاهی‌ها را بدانند]
انجام‌دهنده کار مردمان، بر همه خدایان خدای و پادشاه بر همه پادشاهان و
پاسبانی کرده و پیداکننده (آفریننده) همه مردم، گاو، گوسفند و پرندگان را.
بسیار روزی‌دهنده،^۷ خدای توانا،^۸ آنکه نو و قدیم (=ازلی و ابدی) است.
بخشنده گناه همه بندگان است. بخشایشگر مهربان، توانا، دانا، پروردگار پاک،
پادشاهی نیک (او) را زوال نبود.

اورمزد خدای [هر دو جهان] افزونی‌کننده [همه چیزها را]، بزرگی و روشنی
(او) افزون باد. خورشید بی‌مرگ، شکوهمند تیزاسب [و باشد که آن ایزد
خورشید به یاری ما] برسد.

بند ۱

namāz barēm ō tō ohrmazd sē bār pēš az hamāg dāmān. namāz ō ašmā
amahraspandān harwisp pad ham-kāmīh ud ham-dōsišn ēdar be rasēd dādār
ohrmazd ēdar amahraspandān ēdar ahlawān frawahrān ēdar way ī dagr-
xwadāy [ay rām yazad].

نماز برم به تو ای اورمزد سه بار پیش از همه^۹ آفریدگان، نماز به شما ای امشاسپندان (که) همه هم‌کام و دوست (هستید). ایدر^{۱۰} که به یاری برسد^{۱۱} دادار اورمزد، ایدر امشاسپندان، ایدر فروهرهای پاکان، ایدر وای دیرنده خدای [یعنی رام ایزد].^{۱۲}

بند ۲

šnāyēnīdārīh ohrmazd ... stāyēm ahlāyīh

(با) خشنودی اورمزد ... راستی را می‌ستایم.

بند ۳

frāz stāyēm humat ud hūxt ud huwaršt pad menišn ud gōwišn ud kunišn. abar gīrišnīh dahēm harwisṗ humat ud hūxt ud huwaršt [kū kirbag kunēm], be hilišnīh dahēm harwisṗ dušmat ud dušhūxt ud dušhuwaršt [kū wināh nē kunēm].

فراز ستایم اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک را با اندیشه و گفتار و کردار. دریابم هر اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک را [یعنی کرفه کنم]، و رها کنم هر اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد را [یعنی گناه نکنم].

بند ۴

frāz ō ašmā rādēnēm kē amahraspandān hēd yazīšn [āšnāg] ud niyāyišn [ustōfrit] frāz pad menišn frāz pad gōwišn frāz pad kunišn frāz pad axw ī menišnīg frāz pad tan ud ān-iz ī xwēš gyān [kū tan pad xwēšīh ī ašmā dārēm, pad xwēšīh ī ašmā dāštan ēd kū agar-im tan ruwān rāy be abāyēd dādan be dahēm] stāyēm ahlāyīh.

به شما که امشاسپندان هستید فراز بخشم (= به شما ارزانی دارم) ستایش [آشنا (= شناخته)] و نیایش [نذر] را. فراز (بخشم) با اندیشه، فراز (بخشم) با گفتار فراز (بخشم) با کردار، فراز (بخشم) از صمیم دل، فراز (بخشم) با تن و نیز با جان خویشتن [یعنی تن را به خویشی شما دارم، تن به خویشی شما داشتن این است که اگر به خاطر روان تن را باید دادن، بدهم] راستی را می‌ستایم.

namāz ō ohrmazd [ud ohrmazd guft kū niyāyišn ō man ōy kard bawēd kē wehān parwardārtom ud watarān zadārtom]. namāz ō amahraspandān [ud amahraspandān guft kū niyāyišn ō amā ōy kard bawēd kē paymānīg xwarēd ud paymānīg dārēd ud harw-iz ī az paymānīg be pardazēd ō wehān arzānīgān dahēd]. namāz ō mihr ī frāx-gōyōd [ud mihr ī frāx-gōyōd guft kū niyāyiān ō man ōy kard bawēd kē mihr ī ruwān ī xwēš xūb dārēd čē ka-š mihr ī ruwān ī xwēš dāšt bawēd ā-š hamāg dām ī ohrmazd xūb dāšt bawēd]. namāz ō xwaršēd ī arwand-asp[ud xwaršēd ī arwand-asp guft kū niyāyišn ō man ōy kard bawēd kē ranj ī pad kār ud kirbag kardan ō grīw padīrēd nē pad ranj dārēd čē man-iz ēn rāh ī man dārēm āyēm šawēm nē pad ranj dārēm].

namāz ō āb ī dōysar ī ohrmazd-dād [mēnōg ardwišūr yazad hučašmīh dōysar ī ohrmazd-dād guft kū niyāyišn ō man ōy kard bawēd kē hamāg dām ī ohrmazd pad hučašmīh abar nigerēd ud ēč kas pad duščašmīh abar nē nigerēd ud hihr ō āb nē barēd]. namāz ō gāw ud namāz ō gayōmart [ud gāw ud gayōmart guft kū niyāyišn az ōy weh padīrēm kē meh andar keh, keh andar meh wizīn dānēd kardan ka brād ī keh andar brād ī meh wināh kunēd brad ī meh brād ī keh be āmurzēd]. namāz ō zardušt spitāmān ahlaw frawahr [ud zardušt guft kū niyāyišn az ōy weh padīrēm kē pad ēn dēn ī weh māzdēsn wēš weh ēstēd ān ī az dēn paydāg wēš menēd wēš gōwēd wēš kunēd]. namāz ō harwisp ān ī ahlawān stī kē-z ast kē-z būd hēnd kē-z bawēnd.

bāmdād. weh-im waxšēnē menišn xwadāy [kū-m frārōn meništār be kun] ud kē-z ahlāyīh [kār ud kirbag ī-m kard ēstēd] nēkīh-iz ō tan-īm dah.

nēmroz.ēn [ruwān] ō ān ī rōšnīh ī bālist bālēnān [kū-m ruwān bē ō xwaršēd pāyag rasād].

ēbārag. pad tō abar abzōnīg mēnōg wardišn rasād[pad rasišnīh wardišnīh tan pasēn ka abāz ō ham rasēm u-m pad wēnišn tō arzānīg be kun. az watarīh ō wehīh tan ī pasēn].

نماز بر اورمزد [اورمزد گفت که مرا نیایش آن کسی کرده باشد که نیکان را پرورنده‌ترین و بدان را نابودکننده‌ترین است]. نماز بر امشاسپندان [و امشاسپندان گفتند که ما را نیایش کسی کرده باشد که به پیمان (اندازه) خورد و به پیمان دارد و نیز هر آنچه از اندازه باقی بماند به نیکان (و) ارزانیان دهد. نماز بر مهر فراخ چراگاه^{۱۳} [و مهر فراخ چراگاه گفت: مرا نیایش آن کسی کرده

باشد که مهر روان خویش را خوب نگه دارد، زیرا هنگامی که او مهر روان خویش را خوب نگه داشته باشد آنگاه او همه آفریدگان اورمزد را نیک نگه داشته باشد. [و خورشید تیزاسب] و خورشید تیزاسب گفت که مرا نیایش آن کسی کرده باشد که رنج ناشی از کار و کرفه کردن را بر خویشتن پذیرد (بر عهده گیرد) و آن را رنج نپندارد، زیرا این راهی است که من دارم، (به آن راه) آیم و روم و (آن را) رنج نپندارم. [نماز بر آب نیک‌چشم اورمزد آفریده،^{۱۴} مینوی اردویسور، ایزد نیک‌خواهی، چشم اورمزد آفریده گفت که نیایش بر من آن کسی کرده باشد که همه آفریدگان اورمزد را به نیک‌خواهی بنگرد و هیچ کس را به بدخواهی ننگرد و آلودگی بر آب نبرد]. نماز بر گاو و کیومرث^{۱۵} [و گاو و کیومرث گفتند که نیایش آن کسی را بهتر پذیریم که بزرگ را از کوچک و کوچک را از بزرگ گزین تواند کرد، اگر برادر کوچک‌تر نسبت به برادر بزرگ‌تر گناه کند، برادر بزرگ‌تر آن کوچک‌تر را ببخشد]. نماز بر زردشت سپیتمان، ستوده فروهر^{۱۶} [و زردشت گفت که نیایش را از آن کس بهتر پذیریم که بر این دین به مزدیسنی بیشتر به نیکی ایستد، (بنا بر) آنچه از دین پیدا است بیشتر اندیشد، بیشتر گوید و بیشتر کند]. نماز بر همه پرهیزکاران هستی همه آنان که هستند، آنها که بودند و آنها که خواهند بود.^{۱۷}

بامداد: بیالان اندیشه نیک مرا ای خداوند [یعنی مرا نیک اندیشه تر کن]. نیز آن پرهیزکاری [یعنی کار و کرفه‌ای که کرده‌ام] و نیز نیکی را به تن من ده.^{۱۸}

نیم‌روز: باشد این [روان را] تا آن برترین روشنی بیالانم [یعنی باشد که روان من به خورشید پایه^{۱۹} رسد].^{۲۰}

ایوارگاه (پسین): باشد که با مینوی افزونی‌ات (در) گردش (نهایی جهان) بررسی [با رسیدن گردش تن پسین^{۲۱} هنگامی که باز به هم می‌رسیم. دیدارت را به من ارزانی کن از بدی به نیکی تن پسین].

بند ۶

xwaršēd a-marg rāyōmand arwand-asp rāy yazēm. mihr ī frāx-gōyōd yazēm ī rāst gōwišn ī hanjamanīg hazār-gōš ī hutāšīd ī bēwar-čašm ī buland ī purr-āgāh [pad kār ī dādestān ud ī-š andar xwēškārīh] ud abzār ud a-xwāb [kū-š būšāsp nēst] ud [ayārīh barišn] bīdār.

خورشید بی مرگ، شکوهمند و تیزاسب را می ستاییم. مهر فراخ چراگاه را می ستاییم (که هست) راست گفتار، انجمنی (= سخنگو)، دارنده هزار گوش، نیک آفریده، بیورچشم، بلند، پُر آگاه [در کار داوری و آنچه در خویشکاری او است]، نیرومند،^{۲۲} بی خواب [یعنی او را بوشاسب^{۲۳} نیست] و در [یاری بردن] بیدار.^{۲۴}

بند ۷

mihr ī harwispīn dehān dahibed yazēm kē frāz-dād ohrmazd
xwarrahōmandtom az mēnōgān yazadān ān ō amā rasād pad ayarīh mihr
xwadāy ī buland xwaršēd a-marg rāyōmand arwand-asp yazēm.

مهر دهد همه سرزمین ها را می ستاییم که اورمزد (او را) فره مندترین ایزدان مینوی آفریده است. باشد که او^{۲۵} به یاری ما رسد، مهر خدای بزرگ،^{۲۶} خورشید بی مرگ، شکوهمند و تیزاسب را می ستاییم.

بند ۸

tištar drust-čašm rāy yazēm. tištar rāy yazēm [ay manāzīl ī wārān]. wārišnīg
tištar stārag rāy yazēm tištar star ī rāyōmand xwarrahōmand yazēm. wanand
stārag ī ohrmazd-dad yazēm. tištar stārag rāyōmand xwarrahōmand yazēm.
spāš ī xwadād yazēm. zamān ī a-kanārag yazēm. zamān ī dagrand-xwadāy
yazēm. wād ī abzōnīg hudā(ha)g yazēm. razistag ī frazānag ī ohrmazd-dād
ahlaw yazēm. dēn ī weh māzdesnān yazēm. rāh ī weh-dil-rawišnīh yazēm.
zarrēnōmand abzār rāy yazēm [kē āb ī šabnam ī wahārīg az azēr zamīg ul be
āyēd pad rāh ī oy]. sōgand kōf ī ohrmazd-dād yazēm.

تیشتر^{۲۷} درست چشم را می ستاییم. تیشتر را می ستاییم [یعنی منازل باران را].
تیشتر ستاره بارانی را می ستاییم.^{۲۸} تیشتر شکوهمند (و) فرمند را می ستاییم.
و نند^{۲۹} ستاره اورمزد آفریده را می ستاییم. تیشتر ستاره شکوهمند (و) فرمند را
می ستاییم. ثواشه^{۳۰} خود آفریده را می ستاییم. زمان بیکران^{۳۱} را می ستاییم. زمان
دیرنده خدای را می ستاییم. باد فزونی بخش نیکوکار^{۳۲} را می ستاییم. راست ترین
دانش (= چیستا^{۳۳}) اورمزد آفریده پرهیزکار را می ستاییم. دین به مزدیسنان را
می ستاییم. راهی را که دل به رفتن آن تمایل دارد می ستاییم. ابزار زرین^{۳۴} را

می ستاییم [که آب شبنم بهاری از زیر زمین به (= از طریق) آن راه بالا آید].
کوه سوگند^{۳۵} اورمزد آفریده را می ستاییم.

بند ۹

harwisp ahlaw yazad ī mēnōg yazēm. harwisp ahlaw yazad ī gētīg yazēm. [ay yazad ī gētīg čiyōn ātaxš ud āb ī ardwīsūr ud wād ī abzōnīg ud xwaršēd ud māh ud zamīg. ēn hamāg yazad ī gētīg hēnd ka mardōmān pad čašm tuwān dīd ud ān yazad ī mēnōg nē tuwān dīdan]. ruwān ī xwēš rāy yazēm. frawahr ī xwēš rāy yazēm. be ras ō ayārīh ī man ohrmazd. ahlawān wehān abzārān abzonīgān frawahr yazēm. xwaršēd a-marg rāyōmand arwand-asp yazēm.

هر ایزد مینوی پرهیزکار را می ستاییم. هر ایزد جهانی پرهیزکار را می ستاییم.
[یعنی: ایزد گیتی چون آتش، آب اردویسور و باد افزونی و خورشید و ماه و زمین. این (ها) همه ایزد جهانی اند که مردمان با چشم توانند دیدن و آن ایزد مینو را نتوان دیدن]. روان خویش را می ستاییم. فروهر خویش را ستاییم. برس به یاری من ای اورمزد!
فروهر نیک، نیرومند و افزونی پرهیزکاران را می ستاییم. خورشید بی مرگ، شکوهمند و تیزاسب را می ستاییم.

بند ۱۰

...xwaršēd a-marg rāyōmand ī arwand-asp pad šnāyēnīdārīh...

... برای خشنودی خورشید بی مرگ، شکوهمند ...

بند ۱۱

xwaršēd a-marg rāyōmand arwand-asp yazēm. ēg ka xwaršēd rōšn tābēd [kū ul āyēd] ēg ka xwaršēd rōšn tābēd [ēwēnag] ēstēnd mēnōg yazad sad gōnag ud hazār gōnag ēdōn ān xwarrah ham barēnd. [ō ēw gyāg] ud ān xwarrah be rānēnēnd [pad ēw kardīh] ud ān xwarrah baxšēnd pad zamīg abar ī ohrmazd-dād pad frādahišnīh ān ī ahlāyīh gēhān pad frādahišnīh ān ī ahlāyīh tan [kū tā be abzāyēd] pad frādahišnīh kē xwaršēd a-marg rāyōmand arwand-asp.

خورشید بی مرگ، شکوهمند و تیزاسب را می ستاییم. آنگاه که خورشید روشن می تابد [یعنی برآید] آنگاه که خورشید روشن می تابد [به آیین (مطابق رسم و قانون)] ایستند ایزدان مینوی صدگانه و هزارگانه، این نور (فره) را گرد آورند [به یک جای] و آن نور (فره) را برانند^{۳۶} [به یکپارچگی] و آن نور (فره) را بخش کنند بر زمین اورمزدآفریده برای گسترش جهان راستی، برای گسترش آن تن پرهیزکاری [یعنی تا بیفزاید] برای گسترش خورشید بی مرگ، شکوهمند و تیزاسب.

بند ۱۲

ēg ka xwaršēd ul abzāyēd [ay kū ul āyēd] bawēd zamīg ī ohrmazd-dād yōjdahr [az ān āhōgēnišn ān-iš pad šab dēw abar gumēxt] āb ī tazāg yōjdahr āb ī xānīg yōjdahr [āb ī čāh pāk yōjdahr] āb ī pad zrēh yōjdahr āb ī armēšt yōjdahr. bawēd dām ī ahlaw yōjdahr kē hēnd spēnāg mēnōg [kū ōy xwēš hēnd].

آنگاه که خورشید بیفزاید [یعنی برآید] باشد زمین اورمزدآفریده پاک [از آن آلودگی که در شب دیو بر آن آمیخت]، (باشد) آب جاری پاک، (باشد) آب چشمه پاک [آب چاه پاک و پاکیزه باشد]، (باشد) آب دریا پاک، (باشد) آب ایستاده پاک، باشد آفرینش اهلکو^{۳۷} پاک، آنها که هستند (از آن) سپندمینو^{۳۸} [یعنی متعلق به او هستند].

بند ۱۳

čē ka xwaršēd nē ul waxšē [kū hambun-iz zamān dagrtar āyē] ēg dēw harwispmurnjēnēnd kē hēnd pad haft kišwar. nē kas mēnōg yazad axw ī astōmand abar dārišnīh ud abar ēstišnīh wēnē [nē-z-išān padīrēnd ka-z-išān padīrēnd ā-z-išān būdan nē tuwān hē].

چه اگر خورشید ندرخشد^{۳۹} [یعنی اساساً دیرتر آید] آنگاه دیو^{۴۰} (ان) همه آنچه را در هفت کشور است تباہ کنند. کسی از ایزد مینوی^{۴۱} جهان مادی^{۴۲} را پناهگاه و زیستگاهی نبیند [ایشان نپذیرند و اگر ایشان بپذیرند آنگاه ایشان از بودن ناتوان باشند].

بند ۱۴

kē yazēd xwaršēd ī a-marg ī rāyōmand ī arwand-asp pad abāz ēstišnīh ī tomīgān pad abāz ēstišnīh ī tom ī tōmīgān dēwān pad abāz ēstišnīh ī duzdān ud stahmagān pad abāz ēstišnīh ī jādūgān ud parīgān pad abāz ēstišnīh ī sēj ī nihān-rawiṣn ā-š yašt bawēd ohrmazd ā-š yašt bawēd amahraspandān u-š yašt bawēd ān ī xwēš ruwān u-š šnāyēnīd bawēd harwisṣ kē hēnd mēnōg yazad ud kē gētīg.

آنکه بستاید خورشید بی‌مرگ، شکوهمند و تیزاسب را برای ایستادگی (در برابر) تاریکی‌ها، برای ایستادگی (در برابر) دیوان تاریک‌تخمه، برای ایستادگی (در برابر) دزدان و ستمگران، برای ایستادگی (در برابر) جادوگران و پریان، برای ایستادگی در برابر سیح^{۴۳} نهان‌روش،^{۴۴} آنگاه او ستوده باشد اورمزد را، آنگاه او ستوده باشد امشاسپندان را و ستوده باشد روان خویش را و خشنود کرده باشد همه آنان که هستند ایزد مینوی و آنها که هستند ایزد مادی.

بند ۱۵

kē yašt xwaršēd ī a-marg ī rāyōmand ī arwand-asp ā-š yašt mihr ī frāx-gōyōd ī hazār-gōš ī bēwar-čašm [ay u-š frāx-gōyōdīh kū ka ēw-tāg pad dašt šāyēd āmadan ud šudan pad rāh ī mihr. ū-š hazār-gōšīh ēd kū ē hazār yazad abāg gumārd ēstēnd kē ō mihr gōwēnd kū ēn-iz ašnaw ud ān-iz ašnaw u-š bēwar-čašmīh ēd ku-š bēwar yazad abāg gumārd ēstēnd kē ō mihr gōwēnd kū ēn-iz wēn ud ān-iz wēn. mihr yazad az dō čašm hamāg wēnēd ēd rāy hazār-gōš ud bēwar-čašm guft ēstēd]. u-š yašt wazr ī huwaxm pad kamāl abar ī dēwān ī mihr ī frāx-goyōd [ay huwaxmīh kū bāstān ēdōn dārēd mēnōgīhā be šawēd wināhkārān pādīfrāh be kunēd ud mēnōgīhā abāz ō kantigr āyēd]. yazēm hamhāg mihr yazad kū ast az hamhāgān pāhloṃ kē andarag māh ud xwaršēd [ā-š rawiṣn ay gāh-iš ānōh].

آنکه خورشید بی‌مرگ، شکوهمند و تیزاسب را پرستید، پس او پرستیده است مهر فراخ چراگاه هزارگوش، بیورچشم را [آن فراخ چراگاهی یعنی اینکه تنها به دشت آمدن و شدن به راه مهر شاید (به سبب راهی است که مهر می‌پاید و ایجاد کرده است) و آن هزارگوشی اینکه یک هزار ایزد با او

گماشته شده‌اند که به مهر گویند: این را بشنو و آن را نیز بشنو و آن بیورچشمی که بیور ایزد با او گماشته شده‌اند که به مهر گویند: این را ببین و آن را ببین. مهر ایزد با دو چشم همه را بیند از این‌رو (دارنده) هزار گوش و بیورچشم گفته شده است.^{۴۵} آنکه یشته باشد گرز نیک به حرکت درآینده^{۴۶} بر سر دیوان را، مهر فراخ چراگاه را [خوب به حرکت درآینده یعنی که همیشه ایدون دارد (که) به مینو رود و گناهکاران را پادافراه کند و به مینو باز به تیردان^{۴۷} آید]. دوستی^{۴۷} ایزد مهر را می‌ستایم که از همه دوستی‌ها برتر است یعنی در میان ماه و خورشید [او را حرکت (است) یعنی جایگاهش آنجا است].^{۴۸}

بند ۱۶

pad ān ī ōy rāy ud xwarrah [xwaršēd ku-m rāy ud xwarrah ī xwaršēd ayār bawēd] yazēm pad ān ī niyōxšišnōmand yazišn [pad dēn ī dastwar] xwaršēd a-marg rāyōmand arwand-asp pad zōhr xwaršēd a-marg rāyōmand arwand-asp yazēm pad hōm [zōhr] gōšt ud barsom ud uzwān dānāgīhā ud mānsar gōwišn [abestāg] kunišn [kār andar yazišn] ē zōhr [āšnāg] ān-iz rāst gōwišn...
ohrmazd xwadāy abzōnīg kunandag mardōm mardōm sardagān ud hamāg sardagān rāy [kē dah sardag hēnd] hamāg wehān rāy ōy amā kē wehān ī dēn ī māzdēsnañ hēm amā rāy āgāhīh awestwārīh abē-gumānīh ud nekīh rasād. ēdōn bawād [čiyon ka-t āfirīnēm].

برای شکوه و فره‌اش [خورشید را، یعنی باشد که شکوه و فره خورشید مرا یار باشد] می‌ستایم با ستایشی شنیدنی [به دستور دین] خورشید بی‌مرگ، شکوهمند و تیزاسب را با زوهر،^{۴۹} خورشید بی‌مرگ، شکوهمند و تیزاسب را می‌ستایم با هوم، [زوهر] گوشت^{۵۰} و با برسم^{۵۱} و با دانایی‌های زبان و با گفتار مانسر (= کلام مقدس) [یعنی اوستا]، با کردار [کار در ستایش]، زوهر [آشنا است] و نیز با گفتار راست ...

اورمزد خدای افزاینده مردم، همه نوع مردم را [که ده گونه‌اند] همه نیکان را. ما را که نیکان دین مزدیسنان هستیم، باشد که ما را آگاهی، استواری، بی‌گمانی و نیکی رسد. ایدون باد [چنین که تو را آفرین گویم].

بند ۱۷

yazišn ud niyāyišn ud ōz ud zōr āfrīnēm ō xwaršēd a-marg rāyōmand arwand-asp.

یزش، نیایش، نیرو و زور را ستایم برای خورشید بی‌مرگ، شکوهمند و تیزاسب.

بند ۱۸

ahūrānē ahurahe pad ān ī pāhlom zōhr [ī gāwān] pad ān ī nēk zōhr pad ān ī dahmān nigerīd zōhr [ast kē dahmān pālūd gōwēd].

(آنکه بستاید آب‌های) اهورانی^{۵۲} اهوره را، با بهترین زوهر [گاوها] با نیک (ترین) زوهر با زوهر مراقبت‌شده به وسیله دانایان [هست کسی که پالوده شده به وسیله دهمان گوید].^{۵۳}

بند ۱۹

rōz [wahmān] ud māh [wahmān] gāh [wahmān] namāz barēm ān ī tō dādār [kū paydāg kunandag gētīg ud dādag nekīh]

buzurgīh ud rōšnīh abzōn bawād xwaršēd a-marg rāyōmand arwand-asp amāwand ud pērōzgar ast [buzurgīh ōy ō abzōn bawād]. amāwandīh ud pērōzgarīh ud dād ud dēn ī weh māzdēsnañ rāy āgāhīh ud rawāgīh ud wābarīgānīh bawād andar haft kišwar zamīg ēdōn bawād. man rāy ānoh abāyēd šudan.

[namāz] dādār [kū dādag paydāgīh] gētīg rāy ud [namāz] dēn ī māzdēsnañ rāy kē dād zardušt ast. namāz ō tō ahlaw [barēm] sūdōmand ardwišūr awināst ahlaw namāz ān ī urwar weh ohrmazd-dād ahlaw rāy xwaršēd a-marg rāyōmand arwand-asp yazēm. xwaršēd a-marg rāyōmand arwand-asp be rasād.

[بهمان] روز و [بهمان] ماه و [بهمان] زمان نماز برم به تو ای دادار [یعنی پیداکننده گیتی و نیکی داده ...

بزرگی و روشنی افزون باشد خورشید را (که) بی‌مرگ، شکوهمند، تیزاسب، نیرومند و پیروزگر است [بزرگی او بر افزون باد]، نیرومندی، پیروزگری، داد و از برای دین به مزدیسنان آگاهی، رواج و ایمان باشد. در هفت کشور زمین ایدون باد، مرا آنجا باید شدن.

[نماز] دادار [که آشکارگی داده است] گیتی را و [نماز] دین مزدیسنان را که داد (= نهاد) زردشت است. نماز بر توی پرهیزکار [برم] ای اردویسور^{۵۴} سودمند،^{۵۵} بی گناه پاک.^{۵۶}

نماز آن گیاه خوب مزداآفریده پاک را،^{۵۷} خورشید بی مرگ، شکوهمند و تیزاسب را می ستاییم. خورشید بی مرگ، شکوهمند و تیزاسب را، باشد که برسد.

نتیجه

به طور کلی، روش کار مفسر زند در ترجمه متن اوستایی چنین است که بند یا عبارتی از اوستا را به فارسی میانه لفظ به لفظ ترجمه می کند؛ گاه ترجمه لفظ به لفظ سبب می شود معنای جمله تغییر کند؛ در بند ۵ متن اوستایی آمده است: «بنا بر خواست، با اندیشه نیک، با نیرو و راستی تن را ببالان»، مترجم عبارت را چنین ترجمه کرده است: «ببالان اندیشه نیک مرا ای خداوند [یعنی مرا نیک اندیشه تر کن] نیز آن پرهیزکاری [یعنی کار و کرفه ای که کرده ام] و نیز نیکی را به تن من ده»؛ در بند ۸ متن اوستایی آمده است: «دریاچه زرنومند را می ستاییم» (zaranumantəm sūrəm yazamaide)؛ مترجم کلمه sūra- اوستایی در معنای «دریاچه» را به اشتباه «ابزار» معنا کرده و نوشته است: «ابزار زرین را می ستاییم که آب شبنم بهاری از زیر زمین از طریق آن راه بالا آید».

مترجم پس از هر کلمه یا جمله عمدتاً تفسیری می افزاید. برخی مواقع تفسیر معنای جمله را مبهم می کند. مثلاً در بند ۵ متن اوستایی داریم: «این روشنی ها را بلندترین در میان بلندی ها را»، مترجم زند چنین ترجمه و تفسیر کرده است: «باشد این [روان را] تا آن برترین روشنی ببالانم [یعنی باشد روان من به خورشید پایه رسد]».

مترجم می کوشد نهایت دقت و امانت را داشته باشد؛ وفاداری اش به اصل تا آنجا است که سبک جمله بندی اوستا به فارسی میانه را نیز گاه رعایت می کند. این در حالی است که اوستا زبانی است که در آن حالت نحوی کلمات در جمله با تصریف مشخص می شود و ترتیب قرار گرفتن کلمات در جمله مانند فارسی میانه نیست. از این رو، در بسیاری از قسمت های متن، معنای جمله مبهم است و برای فهم متن باید به اصل اوستایی آن رجوع کرد. همچنین، ضمن دقت و وفاداری بسیار، مترجم گاه در خصوص معنای کلمات اوستایی اشتباه کرده یا اینکه حالت صرفی را درست به کار نبرده و این

خود سبب شده است معنای جمله مبهم شود. مثلاً در بند ۵ متن اوستایی آمده است: «نماز بر این دیدگان اهوره‌مزدا» (nəmō ābiiō dōiθrābiiō yā ahurahe mazdā)، ābiiō در حالت برایی جمع مونث از ستاک ā-: «این» است که مترجم زند اشتباهی آن را «بر آب» (ō āb) معنا کرده و کلمه را از ستاک āp-: «آب» در اوستا فرض کرده است (نیز نک.: پی‌نوشت ۱۴)؛ همچنین در بند ۵ متن اوستا آمده است: «نماز بر فروشی پاک سپیتمان زردشت» (nəmō zaraθuštrahe) spitāmahe āšanon frauuasē؛ یعنی فروهر زردشت ستوده شده است، در اصل frauuasē در حالت برایی است و باقی کلمات در حالت اضافه؛ اما مترجم زند خود زردشت را نماز می‌برد و «ستوده فروهر» را صفت زردشت آورده است. در جای دیگر، بند ۱۶ متن اوستایی، «گیاه» در حالت ندایی آمده اما مترجم زند آن را مفعولی آورده است (نک.: پی‌نوشت ۵۷).

پی‌نوشت‌ها

1. *Zand-i Khūrtak Avestā*.

2. *Le Zend-Avesta I-III*.

3. *Altiranisches Wörterbuch*.

4. *Der Avestā-Text Niyāyišn Mit Pahlavi – und Sanskritübersetzung*.

۵. اوستا: pati-sāra-؛ زند padisār: «آغاز» (Dhabhar, 1963: 22).

۶. عبارت‌هایی که داخل [] آمده‌اند، تفسیرهای مترجم زند است.

۷. پازند کلمه در متن گلدنر arizk «الرزاق» و در متن زند purr- rōzīg dādag: «بسیار روزی‌دهنده» آمده است.

۸. پازند کلمه در متن گلدنر kādir «قادر» و در متن زند tuwān-xwadāy: «خدای توانا» آمده است.

۹. اوستا: aniiāiš: بایی به جای رایبی جمع خنثا از ania-؛ در اینجا به معنای «دیگر» نیست و معادل زند آن hamāg: «همه» آمده است.

۱۰. اوستا: aētaṭ: ضمیر اشاره: این؛ زند آن ēdar: قید «اینجا» به کار رفته است.

۱۱. اوستا: jahāt: التزامی سوم شخص مفرد گذرا، از ریشه gam-: «رسیدن»، ستاک آغازی: jasa-؛ زند: be: rasēd فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد، دابار آن را به rasād تصحیح کرده است (Dhabhar, 1963: 25).

۱۲. اوستا: «باشد که این (نماز) به اهوره‌مزدا، این به امشاسپندان، این به فروشی‌های پاکان، این به وای دیرنده‌خدای برسد»؛ ضمیر اشاره aētaṭ: نهادی مفرد خنثا به nəmō نماز (نهادی مفرد خنثا) برمی‌گردد که در زند به صورت قید ترجمه شده است.

۱۳. «سنت پرستش مهر به دوران‌های بسیار کهن برمی‌گردد. مهر در تاریخ اسطوره‌های سرزمین‌های دیگر نیز خدای مهمی بوده است ... نام مهر به عنوان خدای پیمان کنار ورونا و دیگر خدایان هندی دیده می‌شود ... در سنت دینی زردشتی در رده پایین‌تر از اورمزد قرار می‌گیرد و آفریده او محسوب می‌شود تا از آفرینش پاسداری کند. او خدای پیمان است و نظم و راستی را نگاهبانی می‌کند. او دارنده دشت‌های فراخ است؛ هزار گوش و ده هزار چشم و بازوانی بلند و توانا دارد که می‌تواند به

- سوی همه جهان دراز شوند. او همه پهنای هستی و مردمان آن را زیر نظر دارد تا کسی پیمان نشکند. جای او بر بالای کوه البرز است. بر تن، زرهی زرین، بر دوش، سپری سیمین و در دست گزری گران دارد که دارای صد گره و صد تیغه است و از فلز زرد و زر سخت ساخته شده است. گزری که اسب و سوار را به هراس می افکند. مهر نقش بسیار مهمی در آیین های دینی داشته است. بازمانده ای از آن جشن مهرگان است که روز مهر (شانزدهمین روز) از ماه مهر برگزار می شده است ... آیین شب چله (یلدا) را نیز با آیین های مربوط به مهر ارتباط می دهند» (آموزگار، ۱۳۸۰: ۱۹-۲۰).
۱۴. اوستا: «āb ī dōysar ī ohrmazd- znd: «بر این دیدگان اهوره مزدا»؛ زند: «āb ī dōysar ī ohrmazd- znd: «بر آب نیک چشم اورمزد آفریده»؛ مفسر زند به اشتباه ābīiō را، که صفت اشاره «این» در حالت برای جمع مونث است، آب معنا کرده است.
۱۵. اوستا: «gaiiō.marətan- فارسی میانه: «kiyomrth به معنای زندگی میرنده»، نام نخستین انسان است. او ششمین آفریده مادی اورمزد است که آفرینشش هفتاد روز به درازا انجامید. اینکه پهنایش با درازایش برابر بود، او را بیشتر شبیه نطفه عظیم نخستین می سازد تا شبیه انسان واقعی» (بهار، ۱۳۷۵: ۴۹).
۱۶. اوستا: «نماز به فروشی پاک سپیتمان زردشت» (nəmō zaraθuštrahe spitāmahe āšaonō frauuašēe).
۱۷. اوستا: «نماز به همه هستی پاک برای آنچه که هست آنچه که بوده و آنچه که خواهد بود» (nəməm vīspaiiā āšaonō stōiš haiθiīaica bauuāl iθiīaica).
۱۸. اوستا: «بنا بر خواست (= مطابق میل) با اندیشه نیک، با نیرو و راستی تن را بالان».
۱۹. «هنینگ معتقد است که ایرانیان در اصل چهار آسمان را باز می شناختند: (۱) سپهر اختران؛ (۲) ماه پایه؛ (۳) خورشید پایه و (۴) بهشت؛ گاه ابر پایه نیز به آن افزوده می شد. اما اضافه شدن پایه های آسمان تا هفت پایه به سبب علاقه به تقدس عدد هفت و اعتقاد به مبارک بودن آن و نیز به سبب نفوذ عمیق نجوم بابلی بر نجوم ایرانی است. بدین گونه است که هفت آسمان (در برابر چهار یا پنج آسمان بنا به اعتقاد قدیم) به وجود می آید که عبارت اند از نخست ابر پایه، دیگر سپهر اختران، سوم سپهر ستارگان نیامیزنده، چهارم ماه پایه، پنجم خورشید پایه، ششم گاه امشاسپندان و هفتم روشنی بیکران» (بهار، ۱۳۷۵: ۶۶).
۲۰. اوستا: «(اینجا) این روشنی ها را (آنجا) بلندترین در میان بلندی ها را».
۲۱. «تن پسین عبارت است از زندگی مجدد مردمان پس از نابودی اهریمن و نیروهای اهریمنی و انجام یافتن رستاخیز. زندگی در دوران تن پسین ابدی است» (بهار، ۱۳۷۵: ۴۰).
۲۲. abzār به جای abzārōmand (Dhabhar, 1963: 30).
۲۳. «دیو خواب مفرط و تنبلی است. احتمالاً دیو زن است و به دارنده دست های دراز معروف است. هنگامی که خروس در بامداد می خواند، او همه کوشش خود را به کار می برد که جهان را در خواب نگه دارد. سحرگاهان پلک ها را سنگین می کند و بدین سان مردم را از برخاستن و رفتن به سر کار باز می دارد» (آموزگار، ۱۳۸۰: ۴۰).
۲۴. اوستا: «jayāuruuah- znd: bīdār: صورت نوشتاری جدید برای واژه فارسی میانه wīgrād: بیدار است (1981: 115 Taraf).
۲۵. زند: «ān: «آن» در اینجا ضمیر اشاره: او.
۲۶. اوستا: «باشد که مهر و اهوره، این دو ایزد بزرگ، به یاری ما آیند».
۲۷. «تیشتر خدایی است که با باران ارتباط دارد و از این رو، اصل همه آب ها، سرچشمه باران و باروری است. در متن ها صورت متجلی او را «ستاره تابان شکوهمند» نام برده اند که احتمالاً همان شعرای

- یمانی است» (آموزگار، ۱۳۸۰: ۲۴). او سرور همه ستاره‌ها و بزرگ‌ترین ستاره شرق آسمان است. ارتباطش با باران و آب مسلم است. او به سه پیکر، به پیکر مردی، اسبی و گاوی می‌گردد. فعالیت او با برج خرچنگ مربوط است. و با ستاره تیر در تقابل و تضاد است» (بهار، ۱۳۷۵: ۶۲).
۲۸. اوستا: «تیشتریئنی‌ها را می‌ستاییم»؛ اوستایی: *tištariiaēni-*: تیشتریئنی نام گروهی از ستارگان است که پیرامون تیشترند و به او یاری می‌رسانند. «در دانش نجوم ستاره شعرای یمانی است که سرور همه ستاره‌ها است، زیرا از همه ستارگان پر نورتر است و در رأس ستارگان قدر اول قرار دارد و در شرق آسمان است. هنینگ در بحث درباره ستاره همراه تیشتر، یعنی تیشتریئنی برابر پهلوی تریشگ *trišag* که آن را با کلب اصغر یکی می‌داند، اشاره دارد که تیشتر همان شعرای یمانی است» (بهار، ۱۳۷۵: ۶۲).
۲۹. اوستایی: *-vanant*؛ فارسی میانه *wanand*؛ «احتمالاً نسر واقع، *vega*، یا الدبران. در ادبیات پهلوی او سپاهبد مغرب و از سیارات است. بهرام دشمن او است» (بهار، ۱۳۷۵: ۶۴).
۳۰. «ثواشه: *θβāša-* به واته و ویو بسیار نزدیک است. او است که دایره هوا را می‌نمایاند (وندیداد ۳ بند ۴۲). در مهریشت (بند ۶۶) همچون خداوندی جسمانیت پیدا می‌کند و لقب خودآته (*xvađāta-*) می‌گیرد، کسی که بنا بر قانون خود زندگی می‌کند، «مستقل و فناپذیر» لقبی است که به‌ویژه به روشنی‌های بی‌پایان، به بالاترین نیروی تولید نسل، که در جهان هستی بالاترین پایه را دارا است، داده می‌شود. در زردشتی پسین ثواشه و واته و ویو همچون خداوندانی ویژه کنار هم قرار می‌گیرند (یسن ۷۲ بند ۱۰)» (نیبرگ، ۱۳۸۲: ۷۸).
۳۱. «زروان نام خدای زمان است و اغلب در نوشته‌های فارسی میانه با نام زمان از او یاد می‌شود. در اوستا شخصیتی کوچک است و اندکی اهمیت دارد. اما از نوشته‌های عصر ساسانی برمی‌آید که او خدایی سخت مورد ستایش توده مردم بوده است. خدایی که به عنوان خدای زمان ذاتش جاودانگی است و به عنوان خدای مکان همه آفرینش در او است؛ بیکرانه است و جز او ذاتی بیکرانه نیست؛ سرچشمه هستی است؛ بن‌مایه ماده، زمان، قرار کیهانی و سرنوشت است؛ هستی کل است؛ منشأ ندارد و خود منشأ همه چیز است؛ هیچ کس نمی‌تواند بر او برآشوبد و بر وی فرمانروا شود. خرد و قدرت او نیز بیکران است. علاوه بر اینها، او خدای مرگ، خدای داور، خدای قرار و نظم، خدای تاریکی و روشنی و خدای سرنوشت است. اما چون بیکرانه است، برای هیچ یک از آفریدگان او، حتی خدایان، قابل شناخت نیست» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۵۹). «برای پیروان کیش زروانی، زروان خدایی است که سرشتی جاودانه و دوگانه دارد و توأمان اورمزد و اهریمن را در بطن خود می‌پرورد» (آموزگار، ۱۳۸۰: ۳۴).
۳۲. اوستا: *huđānhem* از *huđāh*: صفت، «خوب، نیکوکار»، در متن اصلی **سپنپو** آمده است، اما مطابق آنچه در نیایش ۵ بند ۴ **سپنپو** نوشته شده، مکنزی و دابار آن را *hudā(ha)g*: «خوب و نیکوکار» می‌خوانند (Taraf, 1981: 118).
۳۳. چیستا ایزدبانویی که نماد دانش و آگاهی و فرزندی است. این ایزدبانو با ایزدبانوی دین ارتباط نزدیک دارد و یشت شانزدهم که مربوط به ایزدبانوی دین است، در توصیف چیستا است. او هدایت به راه راست را چه در این جهان چه در جهان دیگر بر عهده دارد. برخی چیستا را در مفهوم «در خور توجه» و «آنچه مورد توجه» است گرفته‌اند و صفت برای ایزدبانوی دین فرض کرده‌اند و عقیده دارند که این مفهوم ایزدی جداگانه نیست بلکه توصیف ایزد دین است (آموزگار، ۱۳۸۰: ۳۱).
۳۴. اوستا: «دریاچه زرنومند را می‌ستاییم» (*zaranumantēm sūrēm yazamaide*)؛ «اوستا: *-sūra*؟: سوراخ، گودال دریاچه. متن زند به غلط آن را از *-sūra*! قوی، نیرومند دانسته و واژه *abzār* را معادلش قرار

- داده است. ابزار معانی متعددی دارد. دو معنای آن عبارت است از: ۱. نیرو، نیرومند از -*upa-zāvar*؛ ۲. ابزار و وسیله از -*upa-cāra*. این کلمه در متن زند «ابزار زرین» ترجمه شده است ... صفت *zarrēnōmand*: زرین در بندش با واژه *nāyizag* جوی آمده است» (Taraf, 1981: 119).
- «اورمزد خدای کوهی به نام سوکندگر را آفرید و در میانه آن کوه یک برکه زرین از زمین به آسمان جاری ساخت. از آن برکه زرین، آب به آسمان می‌رود و باد بر آب می‌وزد و به زمین جریان می‌یابد. این آب شبنم نامیده می‌شود» (Dhabhar, 1963: 32).
۳۵. سوگند، نام کوه یا رشته‌کوهی است. نمی‌دانیم کجا واقع شده است.
۳۶. اوستا: «آنان این نور (= فره) را فرود آوردند»؛ «اوستایی: *nipāraieinti* فعل مضارع سوم شخص جمع گذرا، از ریشه **par-*: گذشتن، عبورکردن، با پیشوند *ni* «فرود آوردن»؛ زند: *be rānēnēnd* «برانند، به حرکت درآوردند»، مضارع سوم شخص جمع از ریشه **ar-*: «حرکت کردن» (Taraf, 1981: 123).
۳۷. «اوستایی: *dāma ašauua* نهادی/ رای می‌فرد است. در متن زند *dām ī ahlaw* نیز به عنوان فاعل به کار رفته است. بارتلمه *dāma* را رای می‌فرد (بار. ۷۳۶) و *ašauua* را (صفت جانشین اسم) رای می‌جمع خنثا (بار. ۲۵۲) می‌گیرد.
۳۸. *spəntahe mainii-uš*: به معنای روح افزونی‌بخش و مقدس، نماد اصلی اهوره‌مزدا و روح و اندیشه او به شمار می‌آید. این خصوصیت افزایش‌بخشی فقط به دادار اورمزد تعلق دارد؛ در حالی که در تجلیات دیگر او، انسان و سایر آفریده‌های گیتی نیز می‌توانند سهیم باشند. اندیشه به عنوان نمادی از خود اورمزد نشان از اهمیتی دارد که در فرهنگ ایران باستان به اندیشیدن داده می‌شود» (آموزگار، ۱۳۸۰: ۱۵-۱۶).
۳۹. اوستا: *uzuxšiiieiti*: مضارع اخباری سوم شخص مفرد گذرا؛ از ریشه **vaxš-*: رشدکردن، روییدن، بالیدن؛ ستاک مضارع: *uxšiiia-* با پیشوند *uz-*: برآمدن؛ زند: *ul waxšē*: فعل تمنای سوم شخص مفرد.
۴۰. در متن اوستایی *daēuua*: نهادی جمع آمده است، اما در متن زند *dēw*: دیو به صورت مفرد همراه فعل جمع *murnjēnēnd* به کار رفته است.
۴۱. اوستا: «هیچ یک از ایزدان مینوی در جهان مادی پناهگاه و زیستگاهی نیابند»؛ اوستایی: *mainiiaua* *yazata*: نهادی جمع است، اما در متن زند «ایزد مینوی» *mēnōg yazad* به صورت مفرد آمده است.
۴۲. در متن اوستایی: *aṇhauua astuuaiṇti* «در جهان مادی» دری مفرد (از **aṇhu-*: اسم مذکر، جهان؛ *astuuant-*: صفت، مادی) آمده است (نک. پی‌نوشت ۴۱)، اما زند آن *axw ī astōmand* مفعول جمله است.
۴۳. اوستا: *īθiiejah-*: اسم خنثا، گزند، بیماری، آسیب؛ زند: *sēj*: «سیج/سبز دیو درد و بلا است. فریب‌دهنده است و کار خود را پنهانی انجام می‌دهد» (آموزگار، ۱۳۸۰: ۴۰)؛ نک.: پی‌نوشت ۴۴.
۴۴. اوستا: «برای ایستادگی در برابر بیماری ناشی از پیری»؛ *maršaona-*: مرشئون نام دیوی است. بارتلمه آن را «فراموشی‌آورنده» معنا کرده است.
۴۵. «اوستا: *huniuuxta-* از ریشه **vaeg-*: «جنباندن» با پیشوند *ni-* را بارتلمه *huwixt*: «خوب برگردانده‌شده» و نیبرگ **hu-waxm*: «دارای چرخش خوب» خوانده است» (Taraf, 1981: 130).
۴۶. اوستایی: **akana*: زند: *kantigr*.
۴۷. «بارتلمه و دابار واژه را *hambṛādag* و نیبرگ *hamāxak*» **hamāxaxa-ka** خوانده‌اند» (Taraf, 1981: 131).
۴۸. اوستا: «بستایم مهر فراخ‌چراگاه، دارنده هزارگوش و بیورچشم را. بستایم گرز نیک به حرکت درآینده بر سر دیوان را، (که) مهر فراخ‌چراگاه (هدایت می‌کند). بستایم (نیز) دوستی (با مهر) را، آن دوستی میان ماه و خورشید را که بهترین دوستی‌ها است».

۴۹. اوستایی: -zaθ0rā; فارسی میانه: zōhr «زهر یا زور آب مقدسی است که در آتشکده‌ها هنگام مراسم دینی مصرف می‌شود. به طور کلی دو نوع زهر وجود دارد: یکی آتش زهر و دیگری آب زهر. (نثار به آتش یا آب)» (یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۳۱). «آتش زهر عبارت است از پیه، دمبه گوسفند که در موارد خاصی به آتش می‌دهند. آب زهر نثار به آب اکنون جزئی از مراسم یسنه است. پس از اتمام مراسم دعاخوانی یسنه زورملوی zōr-melavvi به اصطلاح پارسیان هند یا آب زور āb zōr به اصطلاح زردشتیان ایران اجرا می‌شود» (تفضلی، ۱۳۷۹: ۸۶-۸۷).

۵۰. اوستا: haoma yō gauua: «با هومی که با شیر است»؛ زند: pad hōm [gōšt] gōšt «با هوم، [زهر] گوشت».

۵۱. اوستایی: -barasman; فارسی میانه: barsom: «برسم در لغت با ریشهٔ -barəz- به معنای بالیدن و نمو کردن هم‌ریشه است؛ از شاخه‌های باریک و بریده از درخت گز یا انار است که هر یک از آنها را تای یا تاک می‌گویند. این شاخه‌ها ضمن خواندن اوراد و ادعیهٔ خاص با کاردی به نام برسم‌چین بریده می‌شده است. برسم در مراسم مزدیسنا از اسباب ستایش بوده است» (یاحقی، ۱۳۶۹: ۱۲۴). «هر گاه خواهند نسکی از نسک‌های زند را بخوانند یا عبادت کنند یا بدن بشویند یا خوردنی بخورند چند عدد برسم که به جهت آن کار معین است از برسمدان برمی‌آورند و به دست گیرند، چنانچه به جهت نسک و نذیاد سی و پنج به دست گیرند و چون یک بار نسک و نذیاد خوانده شود آن برسم‌ها باطل گردد و به جهت خواندن نسک یشت بیست و چهار برسم به دست گیرند و هنگام خوردن پنج برسم به دست گیرند» (عفیعی، ۱۳۷۴: ۴۵۷).

۵۲. ahurānī: اکثر اوستاشناسان این اصطلاح را «دختران/همسران اهوره» معنا کرده‌اند (Narten, 1986: 212-213). بارللمه این واژه را با ساخت و دایی -ānī-، مثلاً -ānī-، در معنای «همسر ایزد ایندرا» مقایسه می‌کند و منسوب به اهوره، دختر اهوره معنا می‌کند (Bartholomae, 1961: 295)؛ هومباخ (1991: vol. 2, 125) عبارت frauuazanhō ahurānīš ahurahiā hauuapañhō «اهورانی‌ها (بانوان) پیشتازند به وسیله کار هنرمندانه اهوره (سرور)» صورت گسترش یافتهٔ ahurānīš ahurahiā* را پیش‌شکل اوستای متأخر ahurānī- ahurahe ۶۸/۹ از یسنای ahurāne ahurahe «ای اهورانی‌های اهوره» می‌داند؛ نارتن (212-218) ضمن بحث مفصل، به این نتیجه می‌رسد که -ānī- جزء سازندهٔ زنده‌ای در زبان اوستا نیست و در نظر اول می‌توان ahurānī- را از نظر ساخت مانند -mašiiānī-* دانست. این بدان معنا است که ahurānī- ساختی از دورهٔ پیش‌اوستایی است. -ahura*: «سرور» در دورهٔ پیش‌اوستایی (هند و ایرانی) نام ایزدی خاص به نام اهوره بوده، مثل ورونا و ایندرا در ودایی، که هر دو با -ānī- مشتقی ساخته‌اند در معنای موجودی مؤنث یا در واقع همسران این ایزدان (-ānī- و -varuñānī-). بدین ترتیب ahurānī- در اوستا همسر/دختر اهوره است، همان‌گونه که -mašiiānī-* نیز همسر mašiiia «نخستین انسان» است» (میرفخرایی، ۱۳۸۲: ۵۹-۶۰)؛ نک.: پی‌نوشت ۵۳.

۵۳. اوستا: «آن که بستاید اهورانی اهوره را ... با زهرهای پالوده‌شده توسط دانا، برای او شکوه‌ها را و ... هزار ... به یاری من بیا ... کرفه رامزد ...». ترجمهٔ کامل این بند اوستایی در یسن ۶۸، ۱۱ چنین است: «آن که برای شما آب‌های نیک را بستاید، اهورانی‌های اهوره را با بهترین زهرها، با زیباترین زهرها، ... و برای او درستی تن، برای او پایداری تن، برای او پیروزی تن، برای او دارایی بسیار آسایش‌بخشنده، برای او فرزندان کوشا، برای او دیرزیستی دراز، برای او بهترین هستی پاک و روشنی همه گونه آسایش ... درمان، ده‌هزار درمان را برساد ...».

۵۴. ارد ویسور آناهیتا «ایزدبانویی با شخصیتی بسیار برجسته است که جای مهمی در آیین‌های ایران باستان به خود اختصاص می‌دهد و قدمت ستایش او به دوره‌های بسیار پیشین و حتی به زمان پیش

از زردشت می‌رسد. اردوی به معنای رطوبت، در آغاز، نام رودخانه مقدسی بوده است و به پیروی از اصل شناخته شده‌ای در اساطیر، نام رودخانه، شخصیتی خدایی پیدا کرده است. سوره/سورا بخش دیگر نام اردویسور آناهیتا معنای نیرومند و پرزور دارد و آناهیتا پاکی و بی‌آلایش معنا می‌دهد» (آموزگار، ۱۳۸۰: ۲۲-۲۳).

۵۵. «اوستا: savišta: «نیرومندترین»، زند کلمه فقط اینجا sūdōmand آمده است. در معادل زند -išta- «ترین» نشانه صفت عالی حفظ نشده است. احتمالاً پسوند -išta- مشتق از -aēs: «آرزوکردن، خواستن» باشد» (Taraf, 1981: 135).

۵۶. در متن اوستایی ašāum səuište arəduuī sūre anāhite ašaone: «ای نیرومندترین پاک، ای اردویسور آناهیتای پاک» دارای حالت ندایی، مفرد است؛ معادل آن در متن زند sūdōmand ... āhlaw ... o tō ahlaw «بر تو ای پرهیزکار ... اردویسور سودمند، بی‌گناه پاک» آمده است.

۵۷. در متن اوستایی uruuaiṛe vaṇuhi mazdađāte ašaone: «ای گیاه نیک مزدا آفریده پاک» دارای حالت ندایی مفرد است اما در متن زند ān ī urwar weh ohrmazd-dād ī ahlaw rāy «آن گیاه خوب مزدا آفریده پاک را» مفعول جمله واقع شده است.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۰). *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: سمت.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۵). *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگاه.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۸۰). *خرده‌اوستا: بخشی از کتاب اوستا*، تهران: اساطیر.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش: ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۹). *مینوی خرد*، تهران: توس.
- عفیفی، رحیم (۱۳۷۴). *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*، تهران: توس.
- مکنزی، د. ن. (۱۳۷۸). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه: مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نیبرگ، ه. س. (۱۳۸۲). *دین‌های ایران باستان*، ترجمه: سیف‌الدین نجم‌آبادی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۹). *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

Bartholomae, C. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

Darmesteter, J. (1960). *Le Zend-Avesta I-III*, Paris: Maisonneuve.

Dhabhar, E. B. (1927). *Zand-i Khürtak Avestāk*, Bombay.

Dhabhar, E. B. (1949). *Pahlavi Yasna and Visperad*, Bombay.

Dhabhar, E. B. (1963). *Translation of Zand-i Khürtak Avestāk*, Bombay.

Geldner, K. F. (1895). *Avesta I-III*, Stuttgart: Kohlhammer.

- Humbach, H. (1991). *The Gāthās of Zarathushtra*, I-III, Heidelberg: Karl Winter Universitätverlag.
- Jackson, J. (1892). *Avesta Grammer*, Stuttgart: W. Kohlhammer.
- Jackson, J. (1983). *Avesta Reader*, Stuttgart: Kohlhammer.
- Mackenzie, D. N. (1969). *A Concise Pahlavi Dictionary*, London: Oxford University Press.
- Narten, J. (1986). *Der Yasna Haptañhāiti*, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- Nyberg, H. S. (1964-1974). *A Manual of Pahlavi I, II* Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Taraf, Z. (1981). *Der Avestā-Text Niyāyišn Mit Pahlavi –und Sanskritübersetzung*, R. Kitzinger, Münchener Studien zur Sprache wissenschaft.